شاهد بازی در ادبیات فارسی

افراسیاب پور، علی اکبر

یکی از خوانندگان بزرگوار مجله‏ی حافظ در شماره‏ی اسفند 1384،پرسشی در زمینه‏ی عرفان مطرح فرموده بودند که:«چرا عرفا در اشعار خود به جنس مذکر(پسر)نظر داشته‏اند؟»(ماهنامه‏ی حافظ، ش 26،ص 72)

پاسخ به این دبیر عزیز ادبیات را وظیفه‏ی خود دانسته و بدین وسیله پاسخی تقدیم می‏کنم و می‏گویم که نگارنده با بضاعت‏ ناچیز علمی به دو دلیل جسارت کرده و پاسخ نوشته؛یکی این‏که در آن نامه به‏طور غیر مستقیم از حقیر جواب خواسته بودند و دیگر این‏که‏ نخستین بار،بنده در کتاب زیبایی‏پرستی در عرفان اسلامی‏ (انتشارات طهوری،1380)از شاهدبازی دفاع نموده است.

در پاسخ به پرسش فوق ابتدا چند نظریه‏ی ابراز شده را نقل و نقد نموده و در پایان نظر نگارنده بیان می‏شود.

1-نظریه‏ی ماده‏گرایان(ماتریالیست‏ها) و متشرعین ظاهرگرا یا اخباریون

جالب است که در بسیاری از موارد بی‏دینان با دین‏داران‏ انحصارگرا و عقل‏ستیز مانند اخباریون به یک نتیجه می‏رسند، چنان‏که در پاسخ به پرسش فوق نیز هر دو گروه عقیده دارند که‏ شاهدبازی و عشق‏ورزی به جنس مذکر نوعی انحراف اخلاقی، هوس‏بازی،بیماری و مصداق کفر و فساد است.مارکسیست‏ها می‏گفتند:این‏ها برای مخالفت با دین و استبداد حاکم با هنجارهای‏ جامعه جنگیده‏اند و متشرعین ظاهرگرا نیز همین مورد را برای صدور فتوای کفر و فساد در ارض کافی می‏دانند.

در نقد این دیدگاه باید گفت که چنین افرادی نه با عرفان و تصوف‏ آشنا هستند و نه شعر و ادب فارسی را می‏شناسند.از اینان باید پرسید این شعرها چه معنایی دارد؟

امام خمینی(ره):

پسر خاک بدین حُسن و لطافت عجب است‏ ز بهشتی،نه ز خاک پدرت ساخته‏اند ثمر خوب رخی بوسه‏ی شیرین باشد آخر ای سرو،برای ثمرت ساخته‏اند

(دیوان امام،ص 303)

حاج ملا هادی سبزواری:

خطت دمید و هنوزت سری ز ناز گران است‏ که بر رخ تو خط بندگی ساده‏رخان است

فروغی بسطامی:

یعقوب چو چشمش به تو زیبا پسر افتد اول نظرش یوسف مصر از نظر افتد

سعدی:

نام سعدی همه جا رفت به شاهدبازی‏ وین نه عیب است که در ملت ما تحسین است

حافظ:

گر آن شیرین پسر خونم بریزد دلا چون شیر مادر کن حلالم

مولانا:

تن مزن ای پسر خوش‏دم خوش‏کام بگو بهر آرام دلم نام دلارام بگو

سنایی:

غریبیم چون حُسنت ای خوش پسر یکی از سر لطف بر ما نگر...

آیا هیچ عاقلی می‏پذیرد که افرادی دچار انحراف جنسی و هم‏جنس‏بازی باشند،آن وقت این عمل زشت خود را با صدای بلند به‏ جهانیان اعلام کنند؟آن هم در دورانی که تعصب و ریا بیداد می‏کرده این‏ها خود را با سند رسمی رسوا کنند؟اگر شخصیت‏های سده‏های پیش را ندیده‏ایم،بسیاری از عرفای معاصر را دیده‏ایم که در پرهیزکاری و معنویت‏ بی‏همتا بوده‏اند و بسیاری از آن‏ها مجتهد و مرجع بزرگ دینی نیز بوده‏اند.

اگر اندک آشنایی با عرفان وجود داشته باشد،چنین سخن‏هایی گفته‏ نمی‏شود.

این بزرگان مانند عطار،مولانا و سنایی به مراحلی از مقامات معنوی‏ رسیده بودند که برای انسان‏های معمولی قابل تصور نیست و پس از صدها سال هنوز نفس گرم و روح‏بخش آن‏ها انسان‏ها را در سراسر جهان زنده‏ می‏کند و بیماری‏های روحی را مداوا می‏سازد.چنین بزرگانی نه تنها از هرگونه آلودگی به دور بوده‏اند؛بلکه به درجات والایی از خلوص و صفات و اخلاق الهی متخلق شده بودند که هنوز عطر آثار آن‏ها قابل درک است.

وقتی این بزرگان به شاهدبازی افتخار کرده‏اند،باید منظور دیگری داشته و ما باید به دنبال پاسخ دیگر باشیم.

مانند این است که روانپزشک‏های امروزی بگویند،چون عرفا و صوفیه‏ خود را«دیوانه»خوانده‏اند،پس همه اختلال روانی داشته‏اند و آثارشان‏ انحرافی‏ست!با چنین دیدگاه‏هایی بخش اعظم تمدن و فرهنگ بشری نابود می‏شود.از نخستین منتقدان شاهدبازی یکی احمد کسروی در کتاب صوفیگری است که می‏نویسد:«گذشته از آن‏که صوفیان زن‏ نمی‏گرفته‏اند،بیش‏ترشان دچار زشت‏کاری می‏شده‏اند.این است‏ بچه‏بازی(یا به گفته‏ی خودشان شاهدبازی)که از زشت‏ترین گناهان‏ است».(ص 22)

این تهمت‏ها از نهایت ناآشنایی با عرفان و تصوف سرچشمه می‏گیرد.

کدام یک از این عرفا و شعرا زن نگرفته‏اند؟همگی زن داشته‏اند و این‏ گفته‏ی کسروی دروغی آشکار است.عجیب این‏که ماده‏گرایانی که به هیچ‏ دین و مذهبی عقیده نداشته‏اند،برای عرفا دیندار شده و ثواب و گناه را تعیین‏ می‏کنند؟دکتر امیر حسین آریانپور در کتاب فرویدیسم می‏گوید:«در ایران‏ بیمارانی که سر در پای غلام اندازند،فراوان دیده شده است».(ص 118)

این‏ها همه‏ی مقدسات را به تمسخر گرفته‏اند،آن وقت عرفان و تصوف را به بی‏دینی متهم کرده‏اند!مولانا به این‏ها می‏گوید:

تو درون چاه رفتستی ز کاخ‏ چه گنه دارد جهان‏های فراخ

2-نظریه‏ی مراتب فرهنگی

این نظریه را اغلب فلاسفه بیان نموده‏اند،در رسائل اخوان الصفا می‏خوانیم:«در بین مردان بالغ،رغبتی به کودکان و پسران یافته می‏شود و این امر در جبلّت اکثر اممی که به آموختن دانش،صنایع،ادب و ریاضیات‏ اشتیاق دارند،وجود دارد».(ج 3،ص 277)

برخی دیگر از بزرگان همین مطلب را به نوعی دیگر گفته‏اند،مانند پروفسور سید حسن امین(امیدوارم از بنده ناراحت نشوند که با نظر ایشان‏ مخالفت کرده‏ام)که در مقدمه‏ی دیوان اسرار:کلیات اشعار حاج‏ ملا هادی سبزواری می‏نویسند:«یکی از دلایل عمده‏ی همجنس‏گرایی‏ به نوعی که در اسفار ملا صدرا ذکر شده است،اختلاف سطح فرهنگی بین‏ طبقه‏ی مردان تحصیل کرده و زنان بی‏سوادشان بوده است».(مقدمه‏ی‏ دیوان اسرار،ص 201)

نگارنده این نظریه را درست نمی‏داند.شاید در مورد همجنس‏گرایی در یونان باستان و در نزد افلاطون و مانند آن قابل قبول باشد،اما در عرفان و تصوف مصداق ندارد.از نظر نگارنده ملا صدرا عارف فیلسوف بوده و در عرفان«دانش»به معنای روشنفکری آن جایی ندارد و عرفا و صوفیه همواره‏ از فقیرترین مردم عصر خود نیز پایین‏تر بوده و با عوام زندگی کرده‏اند،نه با خواص.و بلکه زن‏ها،دخترها و خواهرهای صوفیه اغلب عارفه و ولیّه‏ بوده‏اند.

3-نظریه‏ی پرده‏نشینی زنان

این نظریه را بسیاری از ادیبان گفته‏اند مانند مرحوم فروزانفر که‏ می‏فرمایند:«به علت محرومیت جامعه از همنشینی زنان و لزوم و وجوب پردگی بودن جنس مادینه،گروهی از صوفیان و شاعران،جمال‏ را در جنس مرد و نرینه جست‏وجو می‏کردند».(مقدمه‏ی مناقب‏ اوحد الدین کرمانی،ص 39)شاید چنین دلایلی در مورد عوام مردم قابل‏ بحث باشد،اما در مورد عارفان قابل قبول نیست.عرفا و صوفیه‏ آزادترین روابط را با زنان داشته‏اند و هرگز دچار چنین مشکلاتی‏ نبوده‏اند.به یک گفته‏ی گولپینارلی اکتفا می‏شود:«مولانا،زن را به عنوان عنصری اجتماعی پذیرفته بود،معارض پوشیدگی و دور ماندن‏ او از اجتماع بود،در دوره‏ی او زنان،مریدان زیادی داشتند.او به مجالس‏ سماع زنان می‏رفت.در مولویه زن هیچ تفاوتی با مرد ندارد،چنان‏که به‏ آنان مقام خلافت اعطا می‏شود».(مولویه بعد از مولانا،ص 341)

4-نظریه‏ی سنّت ادبی

برخی از بزرگان چون عبد الحسین زرین‏کوب فرموده‏اند:«عشق به‏ مظاهر در نزد حافظ نیز مثل عراقی و اوحد الدین کرمانی که گاه به صورت‏ اظهار علاقه به همجنس تظاهر می‏کند،بیش از آن‏که حاکی از یک نوع‏ انحراف جنسی باشد،حاکی از یک سنّت ادبی‏ست».(از کوچه‏ی رندان،ص‏ 181)این توجیه نیز قابل قبول نیست؛زیرا هیچ سنّتی در خلاء و بی‏دلیل که‏ به وجود نمی‏آید و ناچار همین سنّت ادبی هم باید دلیل و توجیه مناسب داشته‏ باشد،آن وقت به جای اول برگشته‏ایم که مطلب توجیه نکرده مانده بود.

5-نظریه‏ی سمبلیک و نمادی

در عرفان و تصوف هر ظاهری دارای معنایی رمزی و پنهانی‏ست که‏ تا رازدان نباشی به معنای آن نمی‏رسی.

6-نظریه‏ی ملامتی

ملامتیه برای مبارزه با ریاکاران،برعکس آن‏ها عمل می‏کردند،یعنی‏ در ظاهر کارهای خلاف انجام می‏دادند تا در نظر خلق گناهکار و در نزد حق‏ مقرب باشند.

7-نظر نگارنده

در عرفان اصیل ایرانی و اسلامی و بویژه تکامل آن در کتب جمال؛ خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد(انّ اللّه جمیل و یحبّ الجمال)و از طرف دیگر انسان به صورت الهی خلق شده است(خلق اللّه تعالی آدم علی‏ صورته)پس انسان جلوه‏ی تمام و کمال آن زیبایی مطلق است،چه زن و چه مرد،به تساوی از این جمال بهره دارند.به گفته‏ی مولانا:

خلقِ ما بر صورت خود کرد حقّ‏ وصف ما از وصف او گیرد سبق‏ او جمیل است و یحبّ للجمال‏ کی جوانِ نو گزیند پیر زال

خداوند احسن الخالقین است،یعنی همه‏ی ذرات هستی زیباست؛ زیبایی نیز مادر عشق است،یعنی نمی‏توان زیبایی را دید و عاشق نشد و به‏ این ترتیب عشق پیدا شد که رمز و راز هستی و پویش دائمی آن است.حق‏ عشق و عاشق و معشوق حقیقی شست و نمونه‏های دیگر آن:عشق حق به‏ خلق،عشق خلق به حق،عشق خلق به خلق(اعم از زن و مرد)،عشق‏ انسان به گیاهان،جانوران،عشق همه‏ی ذرات هستی که حرکت و گرما را به وجود آورده و غیره که داستان هرکدام مفصل است و غرب امروزه کم‏کم‏ به چنین دیدگاهی نزدیک می‏شود،چنان‏که نهضت سبزها را در مهرورزی‏ با طبیعت به پا کرده است.

در عرفان«عشق»و«عشق‏ورزی»به خودی خود اصالت دارد و انسان‏ را به مراتب بالا ارتقا می‏دهد،به هر بهانه و بنه هر جمالی می‏توان تمسک‏ جست و خود را بالا برد،دیگر این‏که عارف به معنا و روح نظر دارد نه به جسم‏ و ظاهر و به گفته‏ی شبستری:

شراب و شمع و شاهد عین معنی‏ست‏ که در هر صورتی او را تجلی‏ست

در مورد ظهور جمال حق یکی از آشنایان می‏گوید:«ظهور گاهی در درخت است(موسی(ع)گاه در کودک(مسیح در گهواره)،گاه در جوان‏ (یوسف(ع)،گاه در جبرئیل(به صورت دحیه‏ی کلبی)،گاه به صورت‏ شمس(بر مولوی)...»(آیات حسن و عشق،ج 1،ص 204)

زیبایی بیش از آن‏که جسمانی و مادی باشد،معنوی و روحی‏ست و بلکه بیش‏تر درونی و قلبی‏ست.اگر افلاطون گفته:«کسانی که اسیر شهوت‏ خود هستند،به دنبال زنان می‏دوند،ولی کسی که عشق او از روحش‏ سرچشمه می‏گیرد،در جست‏وجوی روحی عالم و زیباست که خود را کاملا به آن تسلیم کند».(حکمت سقراط و افلاطون،ص 112)در مکتب جمال و در عرفان ایرانی نیز عشق همواره پاک و پاک‏کننده است.عشق‏های زمینی‏ هم مقدس هستند و المجاز قنطرة الحقیقة است،اما عشقی پاک و الهی و به دور از هوی و هوس که در هر جمالی چهره‏ی حق دیدنی‏ست و عشق‏ اکسیری‏ست که از دست هر زن یا مرد،پیر یا جوان،مسلمان و غیر مسلمان، درخت یا سنگ،اگر نوشیده شود،از دست خدا بوده و عاشق را به خدا می‏رساند.

اگر گفته شود،چرا در ادبیات فارسی،شاعرانی که عارف هم نبوده‏اند، چنین اشعاری دارند؟گفته می‏شود که شاعر دانسته یا ندانسته عارف است.

زیباپسندی و لطیفی،بخشی از سیر و سلوک است و ادبیات سیر در مقامی‏ معنوی می‏باشد و در ادبیات فارسی عارف و ادب جدایی‏ناپذیرند و شاعر از عارف الگو می‏گیرد.

عشق اگر عرفانی و آسمانی شد،آن وقت گناه را صواب و زشت را زیبا می‏سازد.چنان‏که در کتاب‏های آسمانی داستان عشق مرد به مرد آمده و یعقوب را می‏گویند که عاشق یوسف شده و در فراق آن قدر گریسته که کور شده است،درحالی‏که شریعت‏ها خودآزاری را حرام‏ می‏دانند،اما عشق این حرام‏ها را حلال می‏کند.در عرفان همه‏ی‏ زیبایی‏های زمینی جلوه‏ی جمال آسمانی‏ست و عارف جز حق چیزی را نمی‏بیند.سعدی پاسخ می‏دهد:

نظر خدای‏بینان طلب هوی نباشد سفر نیازمندان قدم خطا نباشد گرت دیده بخشد خداوند مرا نبینی دگر صورت زید و عمر

مولوی:

عشق معراجی‏ست سوی بام سلطان جمال‏ از رخ عاشق فروخوان قصه‏ی معراج را

و به گفته‏ی محمد شیرین مغربی:

ای کرده تجلی از چهره‏ی هر خوب‏ ای حسن و جمال همه خوبان به تو منسوب‏ بر صفحه‏ی رخساره‏ی هر ماه پری‏روی‏ حرفی دو سه از دفتر حُسنت شده مکتوب‏ محبوب ز هر روی به جز روی تو نبود خود نیست به هر وجه به جز روی تو محبوب‏ برعکس رُخت چشم زلیخا نگران شد در آینه‏ی روی خوش یوسف یعقوب‏ در شاهد و مشهود تویی ناظر و منظور در عاشق و معشوق تویی طالب و مطلوب

منابع

1-مناقب،اوحد الدین کرمانی،با مقدمه‏ی بدیع الزمان فروانفر؛

2-دیوان اسرار:کلیات‏ اشعار فارسی حاج ملا هادی سبزواری،با مقدمه‏ی سید حسن امین،انتشارات بعثت، 1380؛

3-از کوچه‏ی رندان،دکتر عبد الحسین زرین‏کوب؛

4-فرویدیسم،دکتر امیر حسین آریانپور؛

5-مولویه بعد از مولانا،گولپینارلی

6-صوفی‏گری،احمد کسروی؛

7-آیات حسن و عشق؛

8-حکمت سقراط و افلاطون و...

مسائل زنان

فرهت قائم‏مقامی

...آن‏ها که اکنون از زن و مقام او صحبت و به من به خاطر مقاله‏ام در حافظ شماره‏ی 21 حمله می‏کنند،باید به خاطر بیاورند که کتاب ظلمت،آزادی یا اسارت زن این جانب در زمانی‏ به چاپ رسید که همه در خاموشی بودند و مرحوم دکتر شریعتی‏ هم سال‏ها خاموش شده بود.در آن زمان اعتراض به این بود که‏ چرا مطبوعات اسیر و غرب‏زده و مزدور آن زمان و شبه روشنفکرانی که بنده و برده‏ی فرهنگ وارداتی غرب بودند،از ترس نظام ساکت نشسته و از خود بی‏خود شده‏اند؟چرا به جای‏ این‏که ادبیات،شعر و موسیقی ایرانی به زمینه‏ی اسلامی و حال و هوای روحی اکثریت ملت مسلمان باشد،به ترویج فساد فرهنگی‏ و تخریب ادبیات اصیل ایرانی پرداخته و نیاز روشنفکران از خود و ملت بیگانه به«هوای تازه»آن‏ها را گرفتار«شعر نو»کرده است.

اعتراض من به این بود که هنر و ادبیات باید در ملت‏های تحت‏ استثمار چون سپری فکری در یگانه کردن افراد در مبارزه با اشغالگران فرهنگی به کار برده شود و هرگز نباید گرفتار «فردگرایی»گردد.زیرا هرگونه انحرافی به سمت«خودپرستی»، «خودبهره‏وری»،«خودستایی»و تسلیم به هوای نفس سبب‏ تخریب سنگر ملی بر ضدّ اشغال‏گران فرهنگی خواهد بود.در مبارزات ضدّ استعماری همواره باید کام‏جویی‏های فردی تسلیم‏ «منفعت اجتماعی»و«عقل‏گرایی»گردد.

هدف من در مقاله‏ی«فروغ الگو نیست»،مبارزه با سیستم‏ فساد امپریالیسم فرهنگی و روزنامه‏نگاران مزدور آن زمان و هیات‏ حاکمه‏یی بود که«بهبود معنوی کل جامعه»را فدای هرزه‏گویی‏ها و جشنواره‏های بی‏معنی و شب‏های شعر و بی‏خبری کرده بود.

این‏جانب هرگز قصد حمله‏ی شخصی به زن بدبخت و استثمار شده و محرومی به نام فروغ فرخزاد نداشتم که اکنون برای‏ آن مورد حمله قرار گیرم.هدف ضربه زدن به سیستم خفقان و مروجان بی‏بندوباری فرهنگی برای احیای حقوق واقعی زن‏ ایرانی به عنوان مرکز ثقل حکومت ملی و دفاع ملی در مقابل‏ تجاوز فرهنگی غرب بود نه عناد با قربانیان سیستم و بی‏خبرانی‏ که منفعت«جمعی»را فدای هوای و هواس«فردی»کرده بودند.

دعوانی من بر سردمداران نظامی بود که فروغ را علم کرده‏ برای استعمار غرب سینه می‏زدند.این آقایانی که اکنون از حقوق‏ زن دفاع می‏کنند در آن زمان کجا بودند.وای به حال جامعه‏یی که‏ در زیر پرچم اسلام هفته‏ی فروغ را برای مشتی غرب‏زده‏ی از ملت بی‏خبر،برای فرار از حقایق واقعی اجتماعی ما علم کرده‏اند.

در مقابل آن‏چه اکنون در جامعه‏ی فعلی ایران مشاهده‏ می‏شود،این ستیزه‏جویی بی‏مورد بی‏نظر می‏رسد و جز بر دل‏ عده‏یی معدود که هیچ ربطی به بنیادهای اخلاقی و اصول، ندارند.درحالی‏که نیروهای اشغالگر امپریالیسم امریکا کشور عزیز ما را در محاصره قرار داده با ایجاد...از هر طرف ما را احاطه‏ کرده‏اند«منفعت عمومی»و حفظ تمامیت فرهنگی،اجتماعی و اخلاقی ملت ما مهم‏تر از پیدا کردن و تشویق«فردگرائی»ست...